

جنبشهای اسلامی و مقایسه آن با حرکت طالبان‌نیم

علی اصغر رجاء*

اشاره

با فاصله‌ای اندک و پس از آنکه جنبش اسلامی رادیکال و شیعی در ایران با پیروزی انقلاب اسلامی به وجود آمد، همسایه آن افغانستان در ادامه برنامه استعماری شرق اشغال شد. این واقعه باعث گردید که میان جنبشهای رادیکال شیعی و جنبشهای بنیاد گرای اهل سنت، گونه‌ای همسویی در جهت طرح اسلام به عنوان نیروی سوم در برابر سوسیالیسم و امپریالیسم پیش آید. اما تضادهای درونی جنبشهای اسلامی باعث شد که غرب از فرصت سقوط ابر قدرت شرق بهره گیرد و جنبشی را به صورت برنامه ریزی شده با عنوان طالبان‌نیم به وجود آورد تا دستاوردی برای جنبشهای اسلامی از ناحیه سقوط ابر قدرت شرق حاصل نشود.

مقدمه

حرکت‌های اسلامی و ظهور اسلام سیاسی در دهه شصت از سوی غرب به نام «بنیاد گرایی» یاد شد. این حرکت که همراه با نام امام خمینی (ره) بود، نیروی غرب را به چالش فرا خواند. نویسندگان اسلامی این حرکت را با نام «اصول گرایی» یا «رادیکالیسم اسلامی» از حرکت نوع مشابه آن در میان اهل سنت جدا کردند و سر سلسله آن را سید جمال الدین افغانی (ایرانی) معرفی نمودند و حرکت اهل سنت به نام «بنیاد گرایی اسلامی» باقی ماند. در میان نویسندگان غربی، این دو حرکت از یکدیگر تمییز داده نمی‌شوند و مشخصات هر یک جدا مطرح نمی‌گردد؛ در حالی که نویسندگان و متفکران پیرو جریان شیعی سعی دارند مبانی

* دانش پژوه مقطع کارشناسی ارشد، رشته تاریخ اسلام مدرسه عالی امام خمینی (ره)

فکری - فرهنگی خود را از نوع دیگر جدا نمایند. استراتژی غرب در عدم تفکیک این دو جریان، ناشی از مطالعات گسترده و پیشینه تاریخی این پدیده در جهان است. به نظر می‌رسد غرب در این استراتژی طرح و برنامه استعماری جدیدی دارد. طالبان، یکی از جریانات تابع بنیاد گرایسی، از جمله این طرحها بود.

تاریخچه گروه طالبان

طالبان در فاصله سالهای ۱۳۷۳ - ۱۳۸۰ ش (۱۹۹۴ - ۲۰۰۲ م) از جنوب افغانستان ظهور نمودند. آنان گروهی با انگیزه، از طلاب علوم دینی بودند که از افزایش ناامنی در سراسر افغانستان توسط دسته‌های مسلح به نام مجاهد پس از فروپاشی حکومت نجیب در سال ۱۳۷۰ به ستوه آمده بودند. این دسته‌های مسلح به مدت سه سال در حالی در جاده‌ها به دزدی و اخاذی می‌پرداختند که سران مجاهدین در پایتخت بر سر قدرت به شدت می‌جنگیدند.

در این شرایط که اوضاع مرزی تحت نظارت سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (ISI) قرار داشت،^۱ خبرگزاریها از عملیات پر سر و صدای تصرف یک شهر مرزی در جنوب قندهار و یک پایگاه مملو از اسلحه توسط گروه ناشناخته طالبان در ۱۳۷۳ ش (۱۲ اکتبر ۱۹۹۴ م) خبر دادند. این گروه از قبیله پشتون درآنی با سابقه حکومت ۲۵۰ ساله در افغانستان و خواستار بازگشت «ظاهر» شاه سابق بودند. رهبر آنان ملا عمر، یکی از مجاهدین سابق، بود^۲ و فرماندهان محلی، پاکستان را در ظهورشان دخیل می‌دانستند.^۳ یک هفته بعد، در بیستم اکتبر، هیأتی از کارشناسان امور عمرانی و سفرای خارجی به سرپرستی بابر، وزیر خارجه وقت پاکستان - که خود یک پشتون بود - در سفری به جنوب افغانستان، امکان برقراری بزرگراهی از کوئته به هرات را بررسی می‌کردند. بابر قبلاً راینیهایی با مقامات محلی انجام داده بود.^۴ این هیأت در خارج از قندهار توسط مجاهدین محلی و در اعتراض به حمایت پاکستان از گروه طالبان گروگان گرفته شد. از طرفی ملاقاتی در ۲۸ اکتبر بین رئیس جمهور ترکمنستان و والی هرات با یوتو، نخست وزیر وقت پاکستان، در عشق آباد صورت گرفته و قرار بود در یک سفر آزمایشی، کاروانی تجاری شامل سی کامیون از پاکستان به عشق آباد رود. در ۲۹ اکتبر این کاروان نیز همراه دو فرمانده طالبان و یک افسر ISI به گروگان مجاهدین در آمد.^۵ طالبان به درخواست پاکستان در یک حمله برق آسا گروگانگیران را فراری دادند و عصر همان روز قندهار را به تصرف در آوردند.^۶ از آن پس طالبان به شهرت رسیدند و توانستند با برقراری عوارض بر کامیونها امنیت جنوب را تأمین کنند. پیشرویهایی سریع آنان در شرق به «چهار آسیا» و دروازه‌های کابل و در غرب به «فراه»، همراه با خرید فرماندهان محلی، نظم و امنیت را به این مناطق برگرداند. گروه کوچک آنان در این زمان به صورت یک جنبش قدرتمند و پرتحرک و سریع در آمده بود و تعجب همگان را بر می‌انگیخت.

طرح

۳
۲
۱

▽

۲۸۴

سخت گیریهای معروف آنان پس از تصرف «هرات» در سال ۱۹۹۵ م نیز توجه همه را به خود جلب کرد. هنگامی که آنان در سال ۱۹۹۶ م جلال آباد را در شرق افغانستان فتح و کابل را محاصره می کردند، سران مجاهدین همچنان به درگیریهای خود در اطراف پایتخت (کابل) و دسته بندیهای تاکتیکی بر سر تصرف شهرها ادامه می دادند؛ در حالی که امنیت و نظم در قلمرو جنبش طالبان برقرار بود، پس از چند محاصره، نیروهای احمد شاه مسعود کابل را تخلیه کردند و بلافاصله شهر به تصرف طالبان در آمد. پس از سقوط این چهارمین شهر بزرگ افغانستان، مجاهدان در مقابل طالبان یک اتحاد تاکتیکی به نام «جبهه متحد»^۷ به وجود آوردند. طالبان که حاکمیت بر تمام کشور را جست و جو می کردند، با استفاده از اختلافات داخلی سران مجاهدین در سال ۱۹۹۸ م شمال و اندکی بعد مرکز افغانستان را هم تصرف کردند و دست به کشتارهای وسیع مردم در این مناطق زدند.^۸ تحریمهای اقتصادی جامعه بین المللی در واکنش به اعمال طالبان آنان را به انزوا برد. وقتی دو روز قبل از حادثه یازدهم سپتامبر آمریکا (بیست شهریور ۲۰۰۱)، احمد شاه مسعود کشته شد، ائتلاف ضد تروریسم به رهبری آمریکا با بمبارانهای سنگین و پشتیبانی جبهه متحد، طالبان را از صحنه سیاسی افغانستان به زیر آورد.

پیش زمینه های جنبش طالبان

زمینه های تاریخی، داخلی و خارجی بحرانهایی را در افغانستان به وجود آورد که باعث پیدایش طالبان شد. گروههای قومی از نژادهای مختلفی در افغانستان سکونت دارند.^۹ از ابتدا به وجود آمدن این کشور در سال ۱۷۴۷ میلادی توسط احمد شاه درانی، به مدت صد سال مشکلی از این ناحیه پدید نیامده بود؛ ولی به تدریج با رسوخ ناسیونالیسم از اروپا به منطقه مشکلات آغاز شد.^{۱۰} تصفیه قومی - مذهبی هزاره ها، نامگذاری کشور به نام یک قوم فاتح و اکثری، تعیین مرزها بر پایه اهداف استعماری روس و انگلیس، عدم حضور اقلیتهای قومی ازبک و هزاره در نظام حکومتی، تحمیل الگوی قومی پشتو به دیگران در تصمیم گیری (لوی جرگه) به جای مفاهیمی چون دموکراسی، قانون، مشارکت سیاسی و به وجود آمدن مذهب رسمی در مسیر پیدایش تاریخی خود، چالشهای جدی در افغانستان و حتی کل شبه قاره^{۱۱} بودند.

برای مثال، گفته می شود احمد شاه درانی با براندازی حاکمان هندی «مرهته» در آغاز تشکیل افغانستان، تعادل قوا را در شبه قاره بر هم زد و زمینه قدرت گرفتن استعمار انگلیس فراهم شد.^{۱۲} همچنین تحمیل قرارداد مرزی دیورند توسط انگلیس، مسئله پشتونستان را به صورت چالش سیاست پاکستان و افغانستان پس از سال ۱۹۴۷ م در آورد.^{۱۳} پیدایش جنبش طالبان هم از اثرات پایانی این معاهده شوم قلمداد می شود. علاوه بر این، پیوند تاریخی نهضتهای اسلامی شبه قاره و به خصوص پاکستان، تأثیر مستقیم در جنبش طالبان داشت.^{۱۴}

پس از جنگ جهانی دوم، ابرقدرت آمریکا جایگزین انگلیس شد و دو بلوک شرق و غرب در جهان شکل گرفت. در این دوره دو حادثه بزرگ تأثیرات عمیق و شگرفی در جهان و بالطبع در افغانستان داشت؛ یکی تجاوز نظامی شوروی در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ م (دی ۱۳۵۷ ش) و دیگری پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ش (فوریه ۱۹۷۹ م) در ایران.

تجاوز شوروی به افغانستان از طرف غرب، ادامه آرمان تاریخی اتحاد جماهیر شوروی در مورد تسلط بر خلیج فارس و آبهای گرم جنوب تلقی شد. انقلاب اسلامی نیز با توجه به جهت گیری ضد غربی رهبری و سیاستمداران انقلابی آن، آمریکا و غرب را به چاره جویی وا داشت. انقلاب اسلامی ایران اگر چه رادیکالیسم اسلامی را تجدید بنا کرد؛ با جنبش بنیادگرایی شبه قاره در تفکر و استراتژی مقابله با غرب و نیز تجاوز شوروی به کشور اسلامی متفاوت بود. جنبشهای شبه قاره، بهره گیری از عقل و اجتهاد و نوآوری را روا نمی دانستند و جمود و محافظه کاری داشتند و غرب را به عنوان یک کل رد می کردند و در مقابل تجاوز شوروی هم معتقد به نبرد مسلحانه بود؛ اما رادیکالیسم اسلامی در ایران جمود فکری نداشت و غرب را یک کلی دارای اجزای خوب و بد می دانست. در مورد تجاوز شوروی هم رهبری انقلاب با آن مخالف بودند، اما دولت به محکومیت این عمل در مجامع بسنده کرده بود.

افغانستان در تعامل و تقابل مجموعه سیاستهای غرب و شرق از یک طرف و تأثیرات خارجی جنبشهای اسلامی شبه قاره و ایران و عربستان از طرف دیگر قرار گرفت. زمینه تضاد قومی - مذهبی و نژادی هم از قبل وجود داشت؛ بنابر این، بحرانها ظاهر شد. بحرانهای داخلی در دوره حکومت مجاهدین بر اثر جنگ داخلی و دخالتهای خارجی در افغانستان از این قرارند: بحرانهای اجتماعی هویت، مهاجرت، امنیت و توسعه (انکشاف)؛ بحرانهای سیاسی مشارکت، مشروعیت، دخالت و رقابت؛ و بحرانهای اقتصادی فقر، قاچاق، پول و تورم؛ و بالاخره بحرانهای فرهنگی بیسوادی و اخلاق خشونت، همگی محصول این دوره است. برخی از این بحرانها اثرات درازمدت خود را هنوز دارند. به عنوان مثال، بحران مهاجرت کشورهای همجوار و حتی دوردست را به فریاد و فغان واداشته است. جنبش طالبان در چنین بستری از بحرانهای داخلی به وجود آمد و به آنها دامن زد و خصوصاً در زمینه فرهنگی مردم را از دین و مذهب بیزار و به نفوذ مسیحیت دچار کرد و حتی بحران رقابت، ابعاد بین المللی گرفت.^{۱۸}

تجاوز نظامی شوروی اساسی ترین عامل خارجی پیدایش گروه طالبان در افغانستان بوده است. این تجاوز پیش از آنکه به شکست انجامد، تأثیرات عمده‌ای در افغانستان به جای نهاد. برخی از این تأثیرات عبارت اند از: قیام ملی، ورود احزاب جهادی به صحنه قدرت سیاسی، تشدید رقابت‌های شرق و غرب، خود مختاری مناطق شیعه نشین در مرکز، رشد اسلام گرایی، امنیت و توسعه شهر کابل، شهرت احمد شاه مسعود در نبردهای چریکی، تجدید اهمیت ژئوپولیتیک افغانستان، روی کار آمدن

طرح

۱۸

▽

۲۸۶

نجیب الله و مهاجرت.^{۱۶} خروج ارتش سرخ در ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ م از افغانستان نیز باعث شد که حکومت نجیب الله عده‌ای از ملیشپای قومی از جمله ژنرال «تنی» و ژنرال «دوستم» و ژنرال «فهیم» را قدرت دهد.

قیام ملی و کوششهای احزاب جهادی باعث پیروزی مجاهدان شد. احزاب جهادی از کمکهای آموزشی و مالی - تسلیحاتی غرب و عربستان و بعضاً ایران بهره می‌بردند. عده‌ای از جنگجویان عرب و یک ثروتمند سعودی به نام بن لادن هم در این پیروزی شریک بودند. اینان هر یک در تحولات آتی نقش داشتند. کشورهای کمک دهنده هم انتظاراتی پیدا کردند. دو کشور پاکستان و ایران پذیرای مهاجرین بودند و هر چند با مشکلاتی رو به رو می‌شدند، از کمکهای بین‌المللی هم سود بردند.

در روند فروپاشی شوروی، دخالت نظامی در افغانستان یک عامل تسریع کننده بود. پس از آن هم از نظر سیاسی، آسیای میانه و دریای خزر به عنوان مناطق جدید حیاتی برای منافع استراتژیک غرب تعریف شد. راهیابی آسیای میانه به آبهای آزاد و انتقال نفت و گاز آن به بازارهای مصرف،^{۱۷} پیش زمینه‌های اقتصادی ظهور طالبان را فراهم آورد. پاکستان در یک زد و بند سیاسی - اقتصادی و نظامی و با استفاده از بستر بحرانی در افغانستان، به کمک سرویسهای جاسوسی آمریکا و انگلیس^{۱۸} و کمک مالی عربستان، جنبش وابسته طالبان را با هدف ایجاد امنیت مسیر تجارتش با آسیای میانه و خاتمه دادن به مسئله سیاسی پشتونستان به وجود آورد. ایران هم به سرعت راه آهن سراسری تجن - مشهد را به راه آهن ترکمنستان و بندرعباس در خلیج فارس متصل و طرح دو خطه کردن آن را تکمیل می‌کند. مسیر پاکستان هزار کیلومتر نزدیک‌تر از مسیر ایران به آبهای آزاد است.

افغانستان بر سر راه ارتباط اقتصادی فعال چین و خاور دور و آسیای جنوب شرقی (آسه آن) به اروپا و بالعکس قرار دارد. بدین ترتیب، در آینده نزدیک جاده بسیار قدیمی ابریشم احیا خواهد شد. در این بازی بزرگ، نقش راهبردی افغانستان و منافع سرشار اقتصادی - سیاسی آشکار است. شدت رقابت آزمندانه برخی شرکتهای آمریکایی در بر عهده گرفتن نقش «سیا» برای پشتیبانی از طالبان و آلت دست قرار گرفتن تعدادی از احزاب و افراد به وسیله کشورهای منطقه و همسایه و آمریکا، همه در همین چهارچوب منافع اقتصادی کلان قابل تفسیر است.

برنامه‌های مقابله با رشد جنبشهای رادیکال در پاکستان و افغانستان

در پاکستان در طی دوره اشغال افغانستان، دگرگونیهای اساسی در استراتژی حکومت و در سطح احزاب و جنبشهای اسلامی به وجود آمد.^{۱۹} به نظر می‌رسد که آمریکا و غرب در ادامه

سیاستهای براندازی خود درباره ابر قدرت شرق، از جنگ افغانستان نهایت استفاده را کردند و پاکستان در این مورد نقش کلیدی پیدا کرد.

کشورهای غربی از خطر رشد رادیکالیسم شیعی در پاکستان و افغانستان در دوره اشغال به خوبی آگاه بودند و نمی‌خواستند یک انقلاب اسلامی دیگر را در این دو کشور شاهد باشند. رشد جریانهای رادیکال در پاکستان و افغانستان امر ناخواسته بود که باید کنترل یا سرکوب می‌شد.^{۲۰} جریان رادیکال شیعی در افغانستان از سازماندهی خوبی برخوردار نبود. در پاکستان رادیکالیسم شیعی به رهبری عارف حسینی و در واکنش به سیاستهای سنتی سازی ضیاء الحق در سال ۱۹۸۰ م به وجود آمد.^{۲۱} چگونگی مقابله غرب با این جریانها در زمان خود کاملاً پوشیده بود، ولی در حال حاضر به برخی از اطلاعات دست یافته‌ایم.

مطابق با برخی از اطلاعات، در سال ۱۹۸۳ م طی کنفرانسی با شرکت سرویسهای جاسوسی انگلیس، جریان رشد رادیکالیسم شیعی در ایران و پاکستان و لبنان بررسی و اقدامات مقتضی برای تخریب آنها طی سه مرحله انجام می‌گردد: ۱. جمع‌آوری اطلاعات؛ ۲. اهداف کوتاه مدت؛ ۳. اهداف بلند مدت. در مرحله اول، شش محقق و استاد به پاکستان فرستاده می‌شود. یکی از این افراد شومه واله (Shome Wale) است. وی دکترای خود را در کراچی پاکستان در زمینه مسائل مذهبی با عنوان «سوگواری بر حسین»، می‌گیرد. همچنین یک زن زاپنی نیز رساله دکترای خود را در زمینه مردم هزاره در بلوچستان پاکستان می‌گذراند.

تحقیقات این افراد راههای مبارزه با جریان رادیکالیسم شیعی را در لبنان، عراق و پاکستان و افغانستان روشن کرده بود. در پاکستان، سپاه صحابه شکل گرفت. این سازمان طی دهه هشتاد و نود میلادی تروورهای موفق علیه شیعیان پاکستان صورت داده است. اینان در مورد افغانستان تا دهه نود میلادی منتظر فرصت بودند تا جنبش طالبان را سازماندهی کنند.^{۲۲}

جنبشهای بنیاد گرای پاکستان نیز در دهه هشتاد میلادی بر اسلام گرایان خاورمیانه عربی پیشی گرفته بودند و این موفقیت حاصل همکاری استراتژیک آنها با غرب در مقابل پیشروی کمونیسم بود.^{۲۳} چنین پیشرفتی نمی‌توانست در افغانستان تأثیرگذار نباشد. خصوصاً با تغییرات عمده اقتصادی، سیاسی، فرهنگی - اجتماعی و امنیتی پس از فروپاشی شوروی و پیروزی مجاهدین، این تأثیر گذاری بیشتر شد.^{۲۴}

ماهیت جنبش طالبان

بعد از فروپاشی شوروی، منافع استراتژیک غرب و آمریکا با حضور دراز مدت نظامی آنان در هم گره خورد. حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس پس از جنگ در این منطقه، در همین شده است. این حضور همیشه با افزایش احساسات ضد آمریکایی همراه بوده است. با توجه به رفتار ناشایست

طرح

شماره
۷
۵



۲۸۸

نظامیان آمریکایی و افکار و عقاید موجود در افغانستان، لازمه حضور درازمدت در این منطقه، تغییر ساختاری همین افکار و عقاید، حتی همراه با استراتژی حذف فیزیکی، بود.

سیاستمداران آمریکایی در فاصله سالهای ۹۱ تا ۹۴ میلادی به افغانستان به عنوان یک مسئله استراتژیک نمی‌نگریستند. هنگامی که در سال ۹۴ میلادی طالبان ظهور کرد، آنان به مسئله افغانستان علاقه‌مند شدند. دخالت‌های شرکت‌های بزرگ آمریکایی و غیر آمریکایی همزمان با ظهور طالبان در افغانستان، به خوبی تغییرات دلخواهشان را روشن می‌کند.^{۲۵}

حاکمیت سرمایه در پشت صحنه سیاست آمریکا می‌خواست با قدرت نظامی طالبان، از بحرانهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نامبرده در افغانستان ثمری بر چیند. این بحرانه‌ها در کل منطقه گونه‌های انتظار برای صلح در افغانستان به وجود آورده بود. در آمریکا همواره همین حاکمیت سرمایه، استراتژیهای کلان را برای دولت‌مردان آمریکا تعیین می‌کند. سرکوب طالبان بهانه خوبی برای رویکرد دوباره نظامی‌گری در سیاست‌های آمریکا بوده است. دلیل این رویکرد، تحولات به وجود آمده در آسیا و اروپا در دهه گذشته بود. رشد چشمگیر اقتصادی چین در دهه نود میلادی با رقم‌های درشت آغاز شد. این رشد نوید ظهور یک ابر قدرت اقتصادی آسیایی جدید را در کنار ژاپن می‌داد. اقتصاد چین حتی از بحران پولی آسیای جنوب شرقی کمتر آسیب دید و تقریباً سالم ماند. هند نیز به سرعت خود را به تکنولوژی ارتباطی مجهز کرد. روسیه آرزوی دستیابی به موقعیت شوروی سابق را دنبال می‌کرد و اروپای واحد نیز شکل گرفت. در چنین فضایی زمزمه جهانی شدن اقتصاد قوت گرفت. از طرفی بزرگ‌ترین اقتصاد جهان در آمریکا، چند سال در رکود بود.^{۲۶}

نقش جنبش طالبان، زمینه‌سازی حضور دراز مدت آمریکا در راهبردی‌ترین نقطه جهان در قلب آسیا و در افغانستان بود. در راه این هدف بزرگ، عده‌ای از احزاب مسلح و رقیب (بنیادگرا و رادیکال) در افغانستان و نیز رشد بنیادگرایی در پاکستان مانع به حساب می‌آمدند. سرکوب بنیادگرایان و رادیکال‌ها در افغانستان، به جنبش «تحریک شده سیاسی - نظامی» طالبان و نیز افراد القاعده واگذار گردید. مزاری و مسعود نیز حذف شدند. جنبش طالبان علی‌رغم کمک‌های آشکار و پنهان ائتلاف حکام عرب و پاکستان و آمریکا، توفیق کاملی به دست نیاورد، ولی حد لازم آن فراهم شد.

در سال ۹۸ میلادی، در پاکستان هم عده‌ای خواستار برپایی جنبشی از نوع طالبان بودند. این جریان زمینه‌های خاص خود را در پاکستان داشت که جای بحث آن در اینجا نیست، اما با روی کار آمدن نظامیان (پرویز مشرف) در این کشور، جریان نامبرده و جنبش بنیادگرایی پاکستان دچار رکود شد.^{۲۷}

بین سالهای ۹۷ تا حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی طالبان به نود درصد خاک افغانستان مسلط بودند و به مرزهای کشورهای آسیای میانه رسیدند. این کشورها هم یک دوره رشد

اسلامگرایی و جنبشهای مسلحانه را پس از فروپاشی شوروی تجربه کرده بودند. حتی کمکهای اتحادیه سه جانبه مخالف جبهه آمریکا، یعنی ایران، هند و روسیه، هم نتوانست مانع فتح مرکز و شمال افغانستان توسط جنبش طالبان و همجواری آنان با آسیای میانه شود. این اتحادیه^{۲۸} مذکور تحت شرایط رشد ناسیونالیسم پس از فروپاشی شوروی با ملاحظات امنیتی شکل گرفته بود^{۲۹} و بر خشونت و عداوت طالبان افزود. این خشم آنان علیه ایران، در قتل دیپلماتهای ایرانی در مزار بروز و نمود پیدا کرد. هنگامی که جنبش مسلحانه طالبان به مرزهای آسیای میانه رسید، کشورهای یاد شده از ارتباط آن جنبش نوظهور با جنبشهای کشورهای خود در هراس بودند. عمق اثرات این هراس از همکاری گسترده آنان با ائتلاف ضد تروریسم به رهبری آمریکا برای ریشه کنی طالبان و القاعده به خوبی آشکار می شود.^{۳۰}

بدین ترتیب، جنبش طالبان راه حضور نظامی درازمدت در آسیای میانه را هم برای آمریکا فراهم کرد. در داخل افغانستان نیز زمینه برای روی کار آمدن یک دولت لیبرال متمایل به غرب آماده شد. اکنون در افغانستان رقابتها از صورت سیاسی - نظامی به صورت نظامی - اقتصادی - سیاسی تغییر شکل یافته است. البته قبلاً نظامیان، وابسته به سیاستهای بین المللی بودند و اکنون حضور نظامی غرب چشمگیر است.

بستر افکار جنبش طالبان

شهرهای قندهار، هرات و کابل روی هلالی واقع شده اند که سالیان دراز تحت تأثیر افکار صوفیانه دو خاندان با نفوذ در افغانستان قرار دارند: یکی خاندان مجددی و دیگری خاندان گیلانی. خاندان نخست به حضرتهای شور بازار معروف اند و نزد تمام پشتونها و حتی شیعیان احترام دارند. اولین رئیس حکومت مجاهدین پس از پیروزی، حضرت صاحب مجددی، از همین خاندان بود. اما خاندان گیلانی بیشتر در جنوب نفوذ دارند. تصوف رایج در جنوب با هرات فرق دارد. در هرات «پیرها» اغلب عالم اند. اما در قندهار پیرها اغلب بی سوادند. اکثر مردم در جنوب پیرو فرقه نقشبندی هستند. مذهب فقهی رایج نیز در این مناطق حنفی است.^{۳۱} افکار رایج در مناطق جنوب، نیز تحت تأثیر شاه ولی الله، عالم متفکر و متکلم نقشبندی، است. وی موضع گیری خصمانه ای درباره تشیع داشت و از نظر دیدگاههای بنیادگرایانه به گونه ای مشابه وهابیان بود.^{۳۲} آموزه های فکری شاه ولی الله با سابقه بیشتر در مدارس سنتی پاکستان نیز وجود دارد.

جنبش طالبان تحت تأثیر چنین زمینه ای از افکار صوفیانه شاه ولی الله در مدارس جمعیت علمای اسلام در پاکستان پرورش یافت. این مدارس سنتی در اردوگاههای مهاجران افغانی در پاکستان فعال بودند. رهبر جمعیت العلمای اسلام، خود، یک پشتون درانی و با پشتونهای جنوب افغانستان از یک قبیله است. این حزب سیاسی پاکستان در شکل گیری و پرورش اعضای فعال جنبش طالبان نقش اساسی

طرح

۱۳
۲۰
<
۲

▽

۲۹۰

داشت.^{۳۳} در هنگام به وجود آمدن جنبش، انگیزه‌های قوی برای باز گرداندن ظاهر، شاه سابق افغانستان، در میان قبایل درانی به وجود آمده بود. شاه سابق نیز از همین قبیله است.

مطابق با بررسی تاریخی - جغرافیایی پژوهشگران در چگونگی رشد جنبش طالبان، افکار آنها باید تحت تأثیر بنیاد گرایی موجود در پاکستان و جو صوفیانه جنوب افغانستان باشد.

عمل گرایی طالبان و چالش در تطبیق

این جنبش سری در عمل، هیچ گونه توضیحی از آرمانهای خود نداده است. احمد رشید در این

زمینه می گوید:

شناخت پدیده طالبان به دلیل مسائل بسیار سری که ساختار سیاسی آنان، رهبری شان و فرایند تصمیم گیری درون جنبش را در بر گرفته است، بسیار دشوار به نظر می‌رسد. طالبان مطبوعات و بیانیه‌های سیاسی انتشار نمی‌دهند و کنفرانس مطبوعاتی برگزار نمی‌کنند، و چون گرفتن عکس و مشاهده تلویزیون را ممنوع کرده‌اند، کمتر کسی تا کنون چهره رهبران آنان را دیده است. ملا عمر، رهبر یک چشم طالبان، همچنان در پرده ابهام زندگی می‌کند. بدین ترتیب، طالبان پس از خمرهای سرخ کامبوج، سری‌ترین جنبش سیاسی در دنیای امروز به شمار می‌رود.^{۳۴}

تنها از روش عملی آنها می‌توان برداشتهایی را به دست آورد. در این زمینه فرمانهای حکومتی و اعمال پلیس مذهبی آنان جلب توجه می‌کند. البته این موارد قابل تطبیق با وضع کنونی افغانستان نبود. از آنجا که رهبران جنبش و اکثر نیروی نظامی آن، درس خوانده‌های مکاتب سنتی روستا بودند، قصد تطبیق شرایط زندگی روستایی را در شهر داشتند.

در این راه آنها در قندهار و هرات به مشکل جدی بر نخوردند؛ زیرا این دو شهر به توسعه یافتگی کابل نبود. کابل و شمال در طول سالهای جهاد، نسبت به سایر مناطق افغانستان توسعه یافته‌تر می‌نمودند. طالبان در تطبیق آموزه‌ها و افکار ناگفته خود، در این مناطق مشکل جدی داشتند و به همین دلیل بازیچه و مضحکه رسانه‌های غربی قرار گرفتند.

آنها ابتدا به طور مطلق عکس گرفتن را حرام کردند، اما بعد مجبور شدند عکسهای گذرنامه را قبول کنند. این اولین نمود از افکار جزمی آنان بود. آنان زنان و دختران را از آموزش و کار منع کردند و تلویزیونها را شکستند. این اعمال نوعی افراط در بنیاد گرایی بود. آنان گاهی در عمل پشتونوالی (قوانین مورد قبول قبیله) را بر احکام شریعت مقدم می‌داشتند و از اجرای حدود و برپایی نماز فقط ظاهر آن را در نظر داشتند. این قشری گری آنان از نظر علما پنهان نمی‌ماند، ولی خبرنگاران خارجی نمی‌توانستند موارد آن را گزارش کنند. اجرای حدود اسلامی، برای خبرنگاران تبلیغ «اسلام برابر خشونت» بود. شدت فساد موجود در جامعه در دوران حکومت مجاهدین به طالبان اجازه می‌داد تا

قاطعانه احکام قضایی را بدون اثبات شرعی اجرا کنند. مردم هم به خاطر دفع افسد به فاسد این گونه اعمال آنان را قبول می‌کردند.

اوج تنش رفتاری آنان در کابل و هنگام مواجهه با غیر نظامیان بود. افکار عمومی در داخل به چهره واقعی آنان واقف شد. در کابل آنان با مسائل عدیده‌ای رو به رو بودند: اقوامی که از نظر نژاد، مذهب و زبان تفاوت می‌کردند، تورم، کارکنان زن سازمانهای کمک رسانی و سازمان ملل، دانشگاه، ایستگاه رادیو و تلویزیون، سینما، طبای زن، مراسم عید نوروز، تاریخ و زبان رسمی، مراسم مذهبی شیعیان، موزه و آثار باستانی و مجسمه‌های عتیقه و حتی بازیهای رایج، معضلات پیش روی طالبان بودند. مسعود و نیروهایش با درک افکار و اعمال طالبان به بهانه حفظ جان مردم، در حقیقت آنان را به یلای طالبان گرفتار کردند و خود جان سالم به در بردند. گزارشگران خارجی هم یکی از معضلات طالبان بودند که مرتب برخوردهای خشن و دور از عقل و انسانیت طالبان را، به خصوص در مورد زنان، به جهان ارسال می‌کردند. در اثر ادامه این معضلات، نارضایتی عمومی کم‌کم بالا گرفت. جنبش که در ابتدا با ایجاد صلح، امنیت و نظم مورد استقبال مردم قرار گرفته بود، پس از چهار سال از آغاز خود و تصرف شهر مزار در سال ۱۹۹۸ م، دست به کشتار شیعیان زد. جامعه بین‌المللی نیز در واکنش، تحریمهایی را وضع کرد تا طالبان ضمن اصلاح سیاستها همکاری خود را با القاعده قطع کنند. اما آنان به جای تغییر رفتار و سیاستهای خود، دست به تشکیل حکومت پلیسی خودکامه زدند. ماشین جنگی آنان هم پس از فتح مزار و مرکز در سال ۱۹۹۸ م (۱۳۷۷ ش) متوقف شد. طالبان در یک سیاست باج خواهانه برای رفع تحریمها، تهدید کردند که مجسمه‌های بودا در بامیان را ویران می‌کنند. این مجسمه‌ها جزء میراث فرهنگی بشری به حساب می‌آمدند. آنان تهدیدهای خود را قبل از فتح بامیان اعلام کرده بودند. با ادامه تحریمها بالاخره آنان مجسمه‌ها و بسیاری از آثار باستانی موزه کابل را منهدم کردند؛ اما تحریمها برداشته نشد. چنین رفتاری تقابل جنبش با سلطه جویی غرب نبود، بلکه مطابق با منافع غرب، چهره اسلام را در جهان مخدوش می‌کرد.

در اثر تداوم جنگها و مقاومت سرسختانه نظامیان «جبهه متحد» نیاز به سلاح و سرمایه افزایش یافت. کمکهای خارجی دیگر کفاف مخارج عظیم ماشین جنگی طالبان را نمی‌کرد و آنان به ناچار با مافیای مواد مخدر ارتباط برقرار کردند. کشت خشخاش هم به شدت رواج گرفت و مزید بر علت تحریم شد.

شکست اصلاحات در جنبش طالبان

جنبه‌های سیاسی جنبش طالبان بر جنبه‌های اصلاحی و اجتماعی آن غالب است؛ زیرا با توجه به تاریخچه بیان شده، آنها عملاً کار خود را با تصرف یک شهرک مرزی و نجات یک کاروان

طرح

۳
۲
۱



۲۹۲

از دست گروه‌های مسلح مجاهدین آغاز کردند؛ سپس به قصد گسترش اقتدار سیاسی و با سرعتی عجیب شهرها را یکی پس از دیگری با عملیات نظامی و کارهای اپراتیفی (اطلاعاتی عملیاتی) و خریدن فرماندهان محلی، به تصرف در آوردند. در واقع آنها می‌خواستند اصلاح را از بالا و با به دست گرفتن اقتدار سیاسی در جامعه ایجاد کنند. در جامعه افغانستان، مذهب، زبان، قومیت و موقعیت سیاسی و اجتماعی احزاب جهادی، هر یک مورد منازعه بود و فقط اسلحه و تجهیزات و امکانات نظامی بیشتر و قوی‌تر می‌توانست حرف آخر را بزند. در چنین وضعی، جنبش طالبان نیز طبعاً قبل از هر چیز خواهان اقتدار سیاسی بود. پس از تثبیت نسبی قدرت سیاسی بود که آنها زبان رسمی را به پشتو و تاریخ رسمی را به قمری تبدیل کردند و فقه حنفی را در محاکم به اجرا نهادند. اعمال فرهنگی دیگری مانند سخت‌گیری بر زنان، لزوم ریش گذاشتن مردان و منع وسایل تصویری که قبل از تثبیت قدرت انجام می‌دادند، در جهت تحمیل الگوی زندگی روستایی بر مردم شهرها بود؛ زیرا سربازان روستایی آنها به محیط شهری عادت نداشتند و خود را می‌باختند.

در یک نظر بسیار خوشبینانه، اگر جنبش طالبان در کمند سیاست‌های کلان منطقه‌ای و جهانی نمی‌افتاد و به طور طبیعی رشد می‌کرد و در کار خود موفق می‌شد، پس از تثبیت قدرت سیاسی خود، احتمالاً دست به اصلاحات فرهنگی دیگر نیز می‌زد. اما استعداد شگرف کشور افغانستان در قرار گرفتن در یک دور رقابت سیاسی باعث گردید که جنبش سیاسی طالبان به مرحله دگردیسی خود نرسیده فرو باشد. سابقه طولانی رقابت‌های گسترده استعماری روس و انگلیس بر سر افغانستان شاهد مطلب است. در دوره اخیر نیز رقابت‌های منطقه‌ای، یاد آن رقابت‌های استعماری را در خاطره تاریخی ملت افغانستان زنده کرد. گوشه‌ای از این رقابت‌ها را احمد رشید در کتاب خود، طالبان اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، آورده است.

جنبش بنیادگرای طالبان همچنین به دو علت دیگر با شکست مواجه شد: اول عدم برخورداری از یک دستگاه فکری منسجم و جامع در رقابت فلسفه‌های سیاسی - اجتماعی و دوم نداشتن ایدئولوگ و نظریه پردازی که بتواند افکار جنبش را به صورت مدون بیان کند، هدایت جنبش را بر عهده بگیرد و خط مشی آینده آن را تعیین کند. به همین علت، طالبان با وضع قوانین متعصبانه، مخصوصاً در مورد منع کار و تحصیل زنان شهری و قشری‌گری شدید، آزادی را به بند کشیدند و معنویت را به فراموشی سپردند. در مورد برخورد با اقلیت شیعه هزاره که از نظر زبان، قومیت و مهم‌تر از همه مذهب با آنها متفاوت بودند، دست به تصفیه و نسل کشی زدند و بدین ترتیب عدالت را نیز زیر پا نهادند. اسلام که دین رحمت و عطف است، دستور داده که با مردم در راه خدا با موعظه حسنه و به نیکوترین وجه، مجادله و مباحثه شود و در مقابل کفار شدت به خرج داده شود. اگر طالبان هم حکومت دینی بر پاکنند، پس نسل کشی، تصفیه و سرزمین سوخته. چرا؟

ضعفهای ساختاری امارت طالبان

با اینکه طالبان را می‌توان یک جنبش سیاسی به حساب آورد، ولی در اندیشه سیاسی آنان، مشارکت مردم در امور اداره جامعه و سرنوشت خود، راه نداشت و آنان باورهای خود را با زور به مردم تحلیلی می‌کردند. طالبان انتخابات، آرای مردم، تشکیل احزاب سیاسی و تشکلهای اجتماعی را نیز بر نمی‌تافتند و همه پرسی را شیوه تقلید غیر اسلامی می‌دانستند و به جای تدوین قانون اساسی، برداشتهای قشری خود را از قرآن و سنت به رسمیت می‌شناختند.

نیاز به تذکر نیست که از اندیشه وحدت اسلامی نیز با توجه به اعمال طالبان، فقط وحدت قبایل پشتون در مقابل سایر اقوام افغانستان به منظور بازگرداندن سلطه سابق آنها مد نظر طالبان بوده است.

کادر رهبری دینی - سیاسی طالبان نیز در دست افرادی کم سواد قرار داشت و در رأس آنها تنها ملا عمر از اندکی سواد سنتی برخوردار بود. طالبان پس از تصرف کابل در سال ۱۹۹۶ م تشکیلات سیاسی خود را «امارت» و ملا عمر را «امیر المؤمنین» نامیدند. آنان می‌خواستند بدین ترتیب تحت تأثیر افکار سلفی، خلافت اسلامی را بازسازی کنند.

مقایسه طالبان از نظر دیگران

پیتر مارسدن^{۳۵} از کسانی است که کتابی جامع در مورد طالبان دارد. وی شباهتهایی بین جنبش طالبان و دیگر جنبشهای اسلامی یافته است. از نظر وی شباهتهای جنبش با اخوان المسلمین از این قرارند:

۱. با توجه به معنای ضمنی سخنان و اقدامات آنها، اسلام صرفاً اعتقادی فردی نیست؛ بلکه نظامی است شامل همه جنبه‌های اجتماع از نظر فردی و ارتباط فرد با جامعه و دولت. بنابر این، دولت به هیچ وجه موجودی عرفی و امری محدود به حوزه خصوصی نیست. دولت تجسم کلی ارزشهای اسلامی است که از حمایت جامعه برخوردار است و ادامه حیاتش به تعهد شهروندان به رعایت این ارزشها و حراست از آن بستگی دارد.
۲. نهضت حق دارد بر ضد آن حکومت اسلامی که تصور می‌رود از طریق اسلام راستین خارج شده است، اسلحه به دست گیرد. سوء قصد به انور سادات که مسلمان بود، ولی بر اساس اعمالش بر ضد منافع مسلمین رفتار کرده بود، سابقه آشکاری است از ساقط کردن حکومتی از طریق جهاد که ادعای اسلامی بودن دارد، اما بر ضد ارزشهای اسلامی اقدام می‌کند. بنابر این، در عین حال که ربانی، مسعود و حکمتیار، رهبران احزاب اسلامی بودند، و ربانی استاد الهیات بود، ناتوانی‌شان در ایجاد حکومت واحد اسلامی، اقدام نظامی بر ضد آنها را توجیه می‌کرد. کشتن نجیب الله که در عین اعلام هواداری از اسلام، به ارزشهای مادی اتحاد شوروی باور داشت، لزوماً با این اصل سازگار نیست.^{۳۶}

طرح

۳۵
۳۶

▽

۲۹۴

به نظر پیتر مارسدن از شباهتهای دیگر اخوان المسلمین و طالبان، اعتقاد صرف به قانون شرع در مقایسه ایجابی این دوست، در عین حال که هر یک از این دو گروه تفسیر خاص خود را از شرع دارند، هر دو ملاک اصلی و مبنای هدایت عملکردهای دولت و افرادشان را قانون شریعت می‌دانند. مارسدن همچنین انتخاب رهبر از طریق اجماع و اطاعت از او را وجه تشابه دیگر این دو جنبش می‌داند. مارسدن بین این دو جنبش از نظر پیروان تفاوتی می‌بیند و می‌گوید:

«به سادگی نمی‌توان گفت که پیروان جوان طالبان دارای همان انگیزشهای جوانان عضو اخوان المسلمین هستند، در عین حال که رزمندگان پیرو طالبان نسبتاً بی‌سوادند و از این بابت مشخص است که از عهده‌دگری و جنگ بر آمدن، به مراتب عاملی برجسته‌تر از مواجهه با کمبودهاست، با این حال می‌توان گفت که هواداران طالبان که از اردوگاه‌های پناهندگان در پاکستان برخاسته‌اند، به واسطه تماس با سازمانهای کمک رسانی و به واسطه گزارشهای تلویزیونی که احتمالاً در شهرهای مجاور دیده‌اند، بیشتر در معرض وفور و رفاه غرب بوده‌اند. همچنین باید از سوء استفاده‌ها و فساد توزیع جیره غذایی در اردوگاهها آگاه باشند. مجاهدین حاضر در اردوگاهها از طریق احزاب آموزش نظامی دیده‌اند و در کنار آن در «مدرسه‌های» اردوگاه تعلیمات اولیه دینی گرفته‌اند و بعضی نیز قبلاً تجربه نبرد در کنار این یا آن مجاهدین را داشته‌اند. سالهای اقامت در اردوگاهها پناهندگان احساس هویت را کاهش می‌دهد و در نتیجه شخص در برابر جنبشی که توانایی ایجاد ثبات و پیشرفت داشته باشد، آسیب پذیر می‌سازد.»^{۴۷}

وی در ادامه می‌گوید:

«در مرام طالبان مفهوم پان اسلامیسیم وجود ندارد. اگر هم اثری از آن باشد در رقابت با سایر جنبشهای اسلامی از لحاظ خلوص، نسبی است. در نگرش آنان همچنین عنصر ناسیونالیستی نیرومندی وجود دارد. توجه مطلق به لزوم سلطه بر یک تمامیت جغرافیایی موسوم به افغانستان و اعلام انکار وحشت همسایگان شمالی از گسترش مرام آنان در بین مسلمانان آسیای مرکزی، در اینجا مشهود است. تقریباً مثل این است که در توجه صرف آنها به تسخیر یا به قول خودشان، به آزادسازی افغانستان، آرزوی درمان یک بیمار، یک قربانی ستم و کشاکش مدنی نهفته است که اگر فوراً اقداماتی اساسی به عمل نیاید، در خطر نابودی سریع قرار دارد. در اینجا درمان، اسلام است.»

پیتر مارسدن همچنین شباهتهایی بین جنبش طالبان و جنبش وهابیت می‌بیند که از این قرارند:

هر دو مردانی را بسیج کردند که به خاطر تسلط بر کشور آماده شهرت بودند، حکومتی را سرنگون کردند که غیراسلامی انگاشته می‌شد و دولتی اسلامی تشکیل دادند. هر دو می‌گفتند که تفسیر (اجتهاد) شان درباره اسلام تنها تفسیر صحیح است. حق اجتهادی که وهابیهها آوردند، ظاهراً عنصری ذاتی در مرام طالبان است. آنان در رد انتقاداتی که از جمله دولت اسلامی ایران بر آنان وارد می‌کند، مبنی بر اینکه نظام اعتقادی شان با اسلام منطبق نیست، اظهار داشته‌اند که تفسیر آنان از اسلام اعتبار و خلوص بیشتری نسبت به تفسیر دولت ایران دارد. بنا بر این، این برداشت وجود دارد که تفسیر عامی در سراسر جهان اسلام نمی‌تواند از اسلام کرد، بلکه همچنان تفسیرهای مجددی برای وصول به خلوص بیشتر از آن صورت می‌گیرد.^{۳۸}

زهدگرایی افراطی که در ایدئولوژی وهابی آشکار است و در ممنوعیت موسیقی و رقص و تنفیذ شعائر و مراسم مذهبی تجلی می‌کند، در مراسم طالبان نیز هویداست. تشکیل اداره امر به معروف و نهی از منکر و تأکید فراوان بر اجرای احکام و مقررات، مستقیماً از آیین وهابی اقتباس شده است. تمرکز فراوان بر زدودن فساد به عنوان توجیه جهاد به عنوان هدف، مشابهت دیگر است. با این حال، طالبان ظاهراً در حمله به فساد پرشورتر از وهابی‌هاست.^{۳۹}

به نظر پیتر مارسدن، طالبان به خاطر سست نشدن عزم سربازانشان در نیل به هدف تسلط بر کل افغانستان، آشکارا در مقابل فشارهای غرب مقاومت می‌کردند و بیسم آن داشتند که هر گونه اصلاح و تعدیل رویه در پاسخ به فشارهای غرب، این اتهام را از سوی پیروانشان متوجه آنان سازد که دیگر در راستای جهاد، که مردان به خاطر آن شهید شده‌اند، عمل نمی‌کنند. همچنین پیتر می‌گوید که طالبان ضمن رد سوسیالیسم، عدالت اجتماعی را نیز چیزی بیش از احسان و صدقات و خیرات اسلامی از طریق زکات نمی‌دانند. از وحدت با سایر نواحی جهان اسلام یا جهان سوم نیز خبری نیست، بلکه آنان غالباً کشورهای اسلامی را متهم می‌کنند که به آن درجه از خلوص لازمه یک دولت اسلامی نرسیده‌اند.

از نظر پیتر مارسدن شباهتهای بسیار بین انقلاب اسلامی ایران و جنبش طالبان وجود دارد که از این قرارند:

۱. اقدام هر دو در بسیج توده مردم که از نخبگان نسبتاً قدرتمند و مرفه حاکم رانده شده بودند؛
۲. احساس تضاد طبقاتی بین طبقه متوسط برخوردار و غربی مآب با مستمندان شهری و روستایی که در افغانستان مردم عادی چنین احساسی را از احزاب مجاهدین برخوردار از پولهای خارجی و نیز پولهای بازار سیاه داشتند؛

طالع

۳
۲
۱

▽

۲۹۶

۳. اینکه اسلام دینی جامع و فراگیر است و دولت اسلامی بایست حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و قضایی را در بر گیرد.

۴. مشارکت سطح بالایی از جوانان که علاوه بر این دو نهضت در اخوان المسلمین نیز دیده می‌شود و هر سه از رادیکالیسم، شور، خلوص و نیز سازش ناپذیری در جوانان بهره‌مند بوده‌اند؛
۵. ساده زیستی رهبران دینی و تکیه آنان در مشورت با علمای اسلامی.^{۴۰}

علاوه بر تفاوت بهره علمی رهبران جنبش طالبان و انقلاب اسلامی ایران، تفاوت دیگر از نظر مارسدن در برنامه‌ریزی‌های قبلی برای ایجاد حکومت است. در انقلاب ایران طرح دقیقی از ساختار حکومت و سازماندهی در نظر رهبر بود، در حالی که طالبان به طور تصادفی به قدرت رسیدند؛ گرچه ممکن است قبلاً یا پس از حکومت، توصیه‌هایی از حامیان خود به طور عمده درباره استراتژیهای نظامی و حفظ قانون و نظم در سازمان حکومت خود دریافت کرده باشند. سخنانی در نحوه اصلاح تشکیلاتی اداری حکومت در جنبش طالبان گفته شد و نیز اندکی توجه برای ترغیب مردم به مرام طالبان معطوف گردید، ولی این به اندازه روند تبلیغ عقیدتی بسیار پیچیده در ایران نبود. در ادامه پیتز مارسدن می‌گوید:

طالبان تا حدی بر تنفیذ و تقویت باورها و ساختارهای سنتی و تا حدودی بر قوه قهریه و ترس برای اعمال مرام خود تکیه دارد. این شیوه البته در ایران نیز به کار می‌رود، اما این کشور به طور مؤثری از رسانه‌های جمعی، از تشکیلات مختص این امر، و از نظام آموزشی برای ترویج ایدئولوژی مورد حمایت دولت استفاده می‌کند.^{۴۱}

در نهایت از نظر پیتز مارسدن، طالبان از جنبشی خاص الهام نگرفته‌اند. اما اعضای آن در محیطی پرورش یافته‌اند که بسیاری از ایده‌ها در آن رایج و جاری بوده است. مثلاً طالبان به طور آشکار در تشکیل اداره امر به معروف و نهی از منکر، از جنبش وهابیت تأثیر گرفته‌اند. وی تأکید می‌کند که نباید تأثیر و نفوذ سایر جنبشهای اسلامی را از نظر دور داشت؛ حتی اگر چنین به نظر آید که طالبان، حداقل، به طور عمده از آداب و رسوم افغان درباره اسلام (پشتونوالی) بهره می‌برند.^{۴۲}
پیتز مارسدن در یک نگاه کلی چنین مقایسه‌ای را انجام داده است، ولی احمد رشید در یک نگاه جزئی در سطح داخلی افغانستان می‌گوید:

تعبیر طالبان از اسلام، جهاد و تغییرات اجتماعی در افغانستان امری غیر عادی و غریب است؛ چرا که ظهور این جنبش به هیچ کدام از گروههای عمده اسلام‌گرا که در سراسر دوران جنگهای ضد شوروی سر بر آوردند، شباهتی ندارد. طالبان نه تحت تأثیر اسلام گرایان افراطی و اخوان المسلمین قرار دارند و نه صوفی، عارف و سنت‌گرا به شمار می‌روند. آنان با هیچ طیف از افکار و جنبش‌های اسلامی که بین ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۴ م در افغانستان ظهور

یافت، تناسبی ندارند. می‌توان گفت که انحطاط و زوال مشروعیت تمام این گرایشها (اسلام‌گرایان تندرو، صوفی‌مسلکان و سنت‌گرایان) در جریان آشکار و آزمندانه کشمکش قدرت، یک خلاء ایدئولوژیک به وجود آورد که زمینه ظهور طالبان را فراهم نمود. طالبان در افغانستان واقعاً منحصر به فرد هستند. آنان جز برداشت خاص خود از اسلام هیچ نوع تفسیر دیگر را قبول ندارند. اما آنان در عین حال دارای یک پایگاه ایدئولوژیک هستند؛ این پایگاه ایدئولوژیک عبارت است از شکل افراطی جنبش «دیوبندی» که توسط احزاب اسلامی پاکستان در اردوگاههای مهاجرین افغان در پاکستان تبلیغ می‌شد. «دیوبندیسم» به عنوان شاخه‌ای از سنی حنفی، در افغانستان سابقه داشته است، اما تفسیر طالبان از این طریقه در هیچ جایی از جهان اسلام نظیر ندارد.^{۴۳}

وی ضمن بیان تاریخچه‌ای از فرقه دیوبندی در هند می‌گوید:

دیوبندیها می‌خواستند نسل جدید و آموزش دیده‌ای تربیت کنند که بر اساس آگاهی، تجربیات معنوی، شریعت و طریقت، ارزشهای اسلامی را احیا نماید. آنها در نظر داشتند با تدریس نحوه تفسیر شریعت، متون کلاسیک دینی را با واقعیت‌های موجود سازگار نمایند. دیوبندیها اگر چه با کلیه اشکال سلسله مراتب در جامعه اسلامی مخالفت می‌کردند، برای زنان نقش عمده‌ای قائل نبودند و مذهب شیعه را قبول نداشتند؛ اما طالبان این دیدگاهها را با چنان افراطی‌گری مطرح می‌کنند که دیوبندیهای اولیه را به فراموشی می‌سپارند.^{۴۴}

احمد رشید در ادامه با اشاره به کشمکش خونین بین جنبش خالص مذهبی دیوبندی موسوم به «جمعیت العلماء اسلام» و جماعت اسلامی پاکستان از دهه هفتاد میلادی به بعد، در مورد تأثیر مذهبی و ایدئولوژیک جمعیت العلماء بر طالبان می‌گوید:

در حالی که جماعت اسلامی و ISI در طی دهه هشتاد به پشتیبانی حزب اسلامی حکمتیار می‌پرداخت، جمعیت العلماء صدها مدرسه در منطقه پشتون نشین ایالت سرحد پاکستان ایجاد کرده بود که در آنها جوانان پاکستانی و مهاجران افغان از امکانات تحصیل رایگان، تغذیه، خوابگاه و آموزش نظامی بهره‌مند می‌شدند. در این مدارس، نسل جدید افغانها برای دوره پس از شوروی تربیت می‌شدند. اگر چه دیوبندیها از حمایت سیاسی برخوردار نبودند، رژیم نظامی ضیاء الحق به مدارس کلیه فرقه‌های مذهبی کمک مالی می‌کرد.^{۴۵}

طهر

تعداد ۸ و ۹

▽

۲۹۸

اغلب این مدارس در نواحی روستایی و در اردوگاه‌های آوارگان افغانی قرار داشت و توسط ملاحی کم سواد اداره می‌شد که با برنامه‌های اصلاح گرایانه اولیه دیوبندیها فاصله بسیار داشتند. تفسیر آنان از شریعت به شدت متأثر از «پختون والی» یا مقررات قبیله‌ای پشتونها بود. در عین حال، تأمین مالی این مدارس توسط عربستان سعودی و احزاب طرفدار کیش وهابیت که جمعیت العلماء نیز از جمله آنان بود، باعث شد تا از آنها ستیزه جویانی بیرون آیند که عمیقاً به مجاهدین دوران اشغال شوروی بدین بودند. پس از تسخیر کابل در ۱۹۹۲ م توسط مجاهدین نیز ISI همچون گذشته، تأثیر رو به رشد جمعیت العلماء را بر پشتونهای جنوبی نادیده گرفت. جمعیت العلماء از نظر سیاسی در انزوا قرار داشت و با نخستین دولت بی نظیر بوتو (۱۹۸۰ - ۱۹۹۰ م) و اولین دولت نواز شریف (۱۱۹۰ - ۱۱۹۳ م) مخالفت ورزید.

اما در انتخابات ۱۹۹۳ م جمعیت العلماء با «حزب مردم» پاکستان که به رهبری بی نظیر بوتو برنده شد، متحد گردید و بدین ترتیب بخشی از ائتلاف حاکم را تشکیل داد. دستیابی جمعیت العلماء به اهرم قدرت برای نخستین بار این زمینه را فراهم کرد که روابط نزدیکی با ارتش، ISI و وزارت کشور به سرپرستی ژنرال نصرالله بابر برقرار نمایند. بابر در جست و جوی یک گروه جدید پشتون بود تا بتواند بخت و اقبال را به پشتونهای افغانستان باز گرداند و راه بازگانی پاکستان را به آسیای میانه از طریق افغانستان هموار کند؛ و جمعیت العلماء این فرصت را به او داد. مولانا فضل الرحمن، رهبر جمعیت العلماء، به ریاست «کمیته دائمی مجمع ملی در امور خارجی» رسید و به این ترتیب برای اولین بار بر سیاست خارجی پاکستان تأثیرگذار شد. او با استفاده از موقعیت جدیدش از یک سو به منظور یافتن حامیان سیاسی برای طالبان به واشنگتن و پایتختهای کشورهای اروپایی سفر کرد، و از سوی دیگر به قصد جلب کمکهای مالی برای آنان به عربستان سعودی و کشورهای خلیج رفت.

دیوبندیسم سنتی که سلسله مراتب متمرکز نداشت و اکنون قادر نبود به کمک هیچ ملای سرشناس محلی و تحصیل کرده مدرسه‌ای بگشاید، به شاخه‌های مختلف و جناحهای افراطی تقسیم شده بود که همه به سرچشمه اصلی جمعیت العلماء می‌رسیدند. مهم‌ترین شاخه این جنبش را مولانا سمیع الحق رهبری می‌کرد. او رهبری سیاسی و مذهبی، عضو «مجمع ملی» و سناتور بود که مدرسه‌اش مهم‌ترین مرکز آموزش رهبران کنونی طالبان به شمار می‌رفت. دست کم هشت وزیر کابینه طالبان و بیش از بیست والی (استاندار)، فرمانده نظامی، قاضی و مقامهای ارشد اداری طالبان در سال ۱۹۹۶ م، در زمره فارغ التحصیلان «دارالعلوم حقانیه» مولانا سمیع الحق بودند. یونس خالص و محمد نبی محمدی از رهبران با سابقه احزاب مجاهدین، هر دو در مدرسه حقانیه تحصیل کرده بودند. مدرسه حقانیه در «خورا ختک» در ایالات سرحد (پاکستان) واقع است. طلاب این مدرسه یک دوره هشت ساله مطالعات اسلامی را می‌گذرانند و پس از دو سال دیگر به دریافت

دانشنامه مفتخر می‌شوند. تأمین مالی این مدرسه از طرف دولت است و طلاب در آن به صورت رایگان تحصیل می‌کنند.^{۴۶}

احمد رشید در مصاحبه‌ای که با مولانا سمیع الحق انجام داده است، ضمن بیان گلائیة این رهبر جنبش دیوبندی از ISI در مورد حمایت از حکمتیار و جماعت اسلامی، سخنانش را در مورد رهبر طالبان نقل می‌کند. مولانا می‌گوید:

قبل از سال ۱۹۹۴ ملا عمر را نمی‌شناختم، چون او در پاکستان درس نخوانده است. اما اطرافیان وی طلاب حقانیه بودند و بارها به دیدنم آمده و بحث می‌کردند که چه باید کرد. من آنان را نصیحت کردم که حزب تشکیل ندهند، چرا که ISI هنوز سعی می‌کرد احزاب مجاهدین را علیه یکدیگر تحریک کند، تا آنها را در چند دستگی نگه دارد. به طلاب پیشنهاد کردم یک جنبش طلبگی به راه اندازند. هنگامی که جنبش طالبان شکل گرفت، من به ISI گفتم که بگذارید طلبه‌ها افغانستان را تسخیر کنند.

اولین بار در سال ۱۹۹۶ با ملا عمر در سفری به قندهار دیدار کردم و مفتخرم که او به عنوان امیر المؤمنین انتخاب شده است. او نه پولی داشت، نه قبیله‌ای و نه سابقه‌ای؛ اما نزد همگان از احترام برخوردار بود و از همین رو لطف خداوند شامل حالش شد. از نظر اسلام هر کس حافظ صلح و امنیت باشد، می‌تواند به عنوان امیر انتخاب شود. وقتی پاکستان درهایش را به روی انقلاب اسلامی بگشاید، رهبری آن دیگر با پیرمردانی چون من نیست، بلکه مردان ناشناخته‌ای که از میان مردم بر می‌خیزند، به رهبری آن بر خواهند خاست.^{۴۷}

احمد رشید در ادامه به پاسخ مولانا سمیع الحق در مورد درخواست نیرو از طرف ملا عمر در ۱۹۹۷ م (پس از شکست طالبان در مزار) اشاره می‌کند که مولانا مدرسه‌اش را بست و هشت هزار نفر طلبه آن را به کمک ملا عمر فرستاد. همچنین احمد رشید به همکاری یک جناح دیگر از جنبش دیوبندی در فرستادن نیرو به افغانستان و نیز همکاری سپاه صحابه با طالبان و بهره جمعیت العلماء از طالبان می‌پردازد.

احمد رشید می‌گوید:

روابط طالبان با برخی از گروههای افراطی پاکستان به دلیل اشتراکات فراوان از استحکام زیادی برخوردار است. چند تن از رهبران دیوبندی در هر دو سوی مرز به قبایل پشتون درانی قندهار و چمن پاکستان تعلق دارند. دیوبندیها مخالف ساختار قبیله‌ای و فیودالی هستند و به همین دلیل، طالبان ساختار قبیله‌ای و رهبری رؤسای قبایل را قبول ندارند. از دیگر اشتراکات طالبان با جنبش دیوبندی، مخالفت شدیدشان با ایران و شیعیان است. اکنون

طهر

۳۰
۳۱

▽

۳۰۰

دیوبندیهای پاکستان خواستار تحقق انقلاب اسلامی به سبک طالبان در پاکستان هستند.

طالبان به وضوح سنت اصلاح طلبی و آموزه‌های دیوبندی را با سختگیرانه‌ی شان کم ارج نموده، هر نوع بحث و جدلی را گناه و بدعت به شمار می‌آورند. آنان با چنین کاری افراط‌گرایی جدیدی را در پیش گرفته و نوعی الگوی انقلاب اسلامی را مطرح می‌کنند که برای دولت‌های منطقه تهدید کننده است. در حالی که مسعود و حکمتیار با نوگرایی مخالفت نیستند، طالبان به شدت با آن مخالفت ورزیده، تمایلی به شناخت و قبول نظریات جدید، پیشرفت و توسعه اقتصادی ندارند.

طالبان با تاریخ اسلام و افغانستان، علوم دینی، تفسیر قرآن و پیشرفت علمی و سیاسی جهان اسلام در قرن بیستم کاملاً بیگانه‌اند. در حالی که بنیادگرایی اسلامی در قرن بیستم دارای تاریخ طولانی مباحث علمی مکتوب است، طالبان از چنین چشم انداز و سابقه تاریخی بی بهره‌اند. آنان هیچ گونه دیدگاه مدون و تحلیل علمی از تاریخ اسلام و افغانستان ندارند. طالبان از مباحثاتی که درباره بنیادگرایی اسلامی در سراسر جهان جریان دارد، اطلاع چندانی ندارند و در کسان درباره تاریخ کشورشان از این هم کمتر است. چنین بی‌اطلاعی نوعی واپس‌گرایی به وجود آورده است که برای طالبان جای هیچ گونه بحث و مناظره‌ای، حتی با همکیشان مسلمان‌شان، باقی نگذاشته است.^{۴۸}

نتایج

جنبش طالبان در یک زمینه بحران داخلی و در شرایط رقابت‌های شدید قدرتهای بزرگ و منطقه‌ای و همسایه به وجود آمد و پاکستان آن را پشتیبانی کرد. این جنبش از ابتدا مسلحانه و به شدت سیاسی بود. تحلیل تاریخی عوامل پیدایش بحران‌های زمینه‌ساز آن به ترکیب قومی - نژادی و مذهبی مردم افغانستان بر می‌گردد. اساسی‌ترین عامل بحرانی شدن اوضاع داخلی، هجوم ارتش سرخ به افغانستان بود. در اثر اتحاد استراتژیک غرب و عربستان، مقابله با این هجوم از طریق پاکستان آغاز شد و در نهایت به پیروزی مجاهدین و تسریع فروپاشی شوروی انجامید.

در نتیجه اسلام‌گرایی رشد نمود، ولی برنامه‌های مقابله با این رشد به طور سری در جریان بود. با مطرح شدن منافع اقتصادی آسیای میانه، از طرف جبهه غرب، جنبش تحریک گردید تا مجاهدین را از صحنه قدرت افغانستان بردارد، ولی موفق نشد. حاکمیت سرمایه در پشت صحنه قدرت سیاسی آمریکا با طمع تحرک به اقتصاد خسته خود، این جنبش سیاسی را تحریک کرده بود و در نهایت هم با دخالت نظامی مستقیم آن را سرکوب نمود.

افکار این جنبش سرّی تحت تأثیر جنبش بنیادگرای شاه ولی الله در هند و دیوبندیهای پاکستان و نیز جو صوفیانهٔ فرقهٔ نقشبندیه در داخل افغانستان است. جنبش هیچ وقت افکارساز خود را بیان نکرده، ولی قشری گری و افکار جزمی و پایبندی آن به پشتونوالی، با مقاومت طوایف دیگر در افغانستان رو به رو گردید. بازتاب جهانی این عقاید و اعمال نیز «اسلام = خشونت» را تبلیغ نمود. جنبش طالبان یک جنبش شدیداً بنیادگرای سیاسی - نظامی و به لحاظ فکری تحت تأثیر جنبشهای شبه قاره هند بود؛ هر چند شباهتهایی نیز با سایر جنبشها داشت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طرح

شماره ۸ و ۹



۳-۲

۱. افغانستان طالبان و سیاستهای جهانی، میلی، ویلیام، ترجمه عبدالغفار محقق، ص ۶۸
۲. افغانستان روحانی مارکس مجاهد، ماگنوس، رالف و دیگران، ترجمه قاسم ملک، ص ۲۵۸ و طالبان اسلام نفت و بازی بزرگ جدید، رشید، احمد، ترجمه اسدالله شفایی و دیگران، ص ۵۱ و ۵۲
- افغانستان طالبان و سیاستهای جهانی، همان، ص ۶۸
- ۳ و ۴. طالبان اسلام نفت و بازی بزرگ جدید، همان، صص ۵۳ - ۵۶.
۵. همان، صص ۵۳ - ۵۶.
- ۶ طالبان جنگ مذهب و نظام جدید در افغانستان، مارسلن، پیتر، ترجمه کاظم فیروزمند صص ۷۶ و ۷۷.
۷. افغانستان روحانی مارکس مجاهد، همان، صص ۲۶۶ و ۲۶۷.
- ۸ طالبان اسلام نفت و بازی بزرگ جدید، همان، صص ۹۹ - ۱۱۴.
۹. تا ۲۴ گروه قومی مختلف بر شمرده است. ر.ک: افغانستان و مداخلات خارجی، حقجو، میر آقا، چ ۱، قم، انتشارات مجلسی، ۱۳۸۰، صص ۳۲ - ۲۵.
۱۰. کیهان هوایی، ۱۳۷۲/۲/۱۵، ص ۲۲.
۱۱. مسائل نهضت‌های اسلامی، صدیقی، کلیم، ترجمه سید هادی خسروشاهی، صص ۱۰۹ - ۱۴۳.
۱۲. جنبش‌های اسلامی معاصر، موثقی، احمد، ص ۱۹۳.
۱۳. افغانستان در پنج قرن اخیر، فرهنگ، میر محمد صدیق، ج ۲، ص ۶۶۷.
۱۴. در این باره توضیحاتی خواهد آمد.
۱۵. ر.ک: فصلنامه علوم سیاسی، «بحران‌های طالبان»، عارفی، محمد اکرم، مؤسسه باقر العلوم، سال چهارم، شماره ۱۶، زمستان ۸۰، ص ۲۶۱.
۱۶. همچنین ر.ک: افغانستان و مداخلات خارجی، صص ۹۶ - ۹۷.
- ۱۷ و ۱۸. طالبان اسلام و نفت و بازی بزرگ جدید، همان، صص ۲۴۵ - ۲۸۴. بی نظیر بوتو، نخست وزیر وقت، در مصاحبه با BBC گفت: «ایالات متحده و بریتانیا با پول عربستان تأمین کننده اسلحه طالبان اند». ر.ک: افغانستان طالبان و سیاستهای جهانی، ص ۱۷۷ و افغانستان (کتاب سبز)، علی آبادی، علی رضا، چ ۳، تهران، وزارت خارجه، ۱۳۷۵، ص ۲۳۷.
- ۱۹ و ۲۱. عارفی، محمد اکرم، «جنبش اسلامی پاکستان و چالش‌های ساختاری - راهبردی»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۲۷، ص ۳۳.
۲۰. خلاء ایدئولوژی یکی ناشی از فروپاشی شوروی تنها از طریق بنیاد گرایی می‌توانست پر شود. ر.ک: فصلنامه خاورمیانه، شماره ۳، زمستان ۷۳، ص ۶۷؛ ظهور، انحطاط و فروپاشی آل سعود، قوام، عبدالعلی.
۲۲. برداشت از مقاله جام جم، مورخ ۱۳۸۰/۵/۲۷، ص ۱.
۲۳. فصلنامه خاورمیانه، همان.
۲۴. ر.ک: جمهوری اسلامی، ۱۳۸۰/۱۰/۹، ص ۷، به نقل از واحد مرکزی خبر. جو تروریستی دهه نود در پاکستان و همکاری‌های سپاه صحابه با گروه طالبان قابل پیگیری است. این جو همراه با عوامل دیگر، باعث

- روی کار آمدن نظامیان در پاکستان شد. کشته شدن مسئول خانه فرهنگ ایران و نیز پنج تن از دانشجویان فارغ التحصیل شده کارشناسی ارشد در مسائل نظامی از ایران در پاکستان در این دهه اتفاق افتاد.
۲۵. جریان پرشتاب طالبان، صص ۸۶ - ۱۲۶. احمد رشید در پیوست کتاب خود، طالبان اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، تاریخچه‌ای از این دخالت‌های را تنظیم کرده است.
۲۶. در صورت رکود بیشتر، صهیونیستها ضرر می‌دیدند. ر.ک: تدارک جنگ بزرگ، گریس هال، سل، ترجمه خسرو اسدی، ج ۱، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷، صص ۲۳۰.
۲۷. فصلنامه خاورمیانه، شماره ۲۷، همان، صص ۳۳.
۲۸. جریان پرشتاب طالبان، صص ۲۸۱ و افغانستان و مداخلات خارجی، صص ۱۳۳. ایران خواستار پیوستن چین به این اتحادیه است. ر.ک: روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۸۱/۲/۱، صص ۳.
۲۹. ر.ک: استراتژی و تحولات ژئوپلیتیک پس از دوران جنگ سرد، تقی عامری، ناصر، ج ۱، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۷۳، صص ۱۳۵ و صص ۱۴۰ و ۱۸۰؛ طالبان اسلام نفت و بازی بزرگ جدید، صص ۳۰۶ - ۳۱۹؛ ملی‌گرایی هندو، جمشیدی بروجردی، محمد تقی، ج ۱، تهران، وزارت خارجه، ۱۳۷۹، صص ۱۶۲، ۱۶۹ - ۱۷۰.
۳۰. ترکمنستان در این رقابتها همیشه موضعی بی‌طرف داشته است.
۳۱. ر.ک: ابور، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن، سرو قد مقدم، ج ۱، مشهد، معاونت فرهنگی استان قدس، ۱۳۶۹، صص ۶۶ - ۷۳.
۳۲. جنبشهای اسلامی معاصر، صص ۱۹۴ و ۱۹۷.
۳۳. جریان پرشتاب طالبان، صص ۹۴ - ۹۷.
۳۴. طالبان اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، همو، صص ۲۴. احمد رشید خبرنگار ۲۱ سال جنگ افغانستان بوده است.
۳۵. وی در سازمانهای کمک رسانی غربی در افغانستان مدتها فعالیت داشته است.
۳۶. طالبان، جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان، همو، صص ۱۰۷ و ۱۰۸.
۳۷. همان، صص ۱۰۹.
۳۸. این مسئله به به کارگیری مقتضیات زمان و مکان در اجرای احکام اسلام یا همان اجتهاد اصطلاحی در شریعت باز می‌گردد که طالبان هرگز آن را در نظر نمی‌گرفتند.
۳۹. همان، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.
۴۰. همان، صص ۱۱۵ و ۱۱۶.
- ۴۱ و ۴۲. همان، صص ۱۱۷.
۴۳. رشید، احمد، طالبان اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، صص ۱۴۳.
۴۴. همان، صص ۱۴۴.
۴۵. همان، صص ۱۴۶.
۴۶. همان، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.
۴۷. همان، صص ۱۴۸ و ۱۴۹.
۴۸. همان، صص ۱۵۰.

طهر

شماره ۸ و ۵

